**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020306**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که در روایات چه شروطی نافذ دانسته شده و چه شروطی نافذ دانسته نشده و آیا اینها را با ضابطه‌ای که ما بر نفوذ شرط ذکر کرده بودیم چجوری می‌شود اینها را تطبیق داد؟ یکی از شروطی که در روایات مورد عنایت قرار گرفته بحث شرط عدم ازدواج مجدد، این عدم ازدواج مجدد روایت‌هایش مختلف است، بعضی روایت‌ها این شرط را نافذ دانسته بعضی روایت‌ها این شرط را نافذ ندانسته، ببینیم این روایت‌ها چجوری است و ازش چی استفاده می‌شود؟ این باب ۳۹ از ابواب مهور و شروط این باب این روایات هست، ۳۹۱۸۳، روایتی که صحیحه است، روایت عبد الله کاهلی، تا عبد الله کاهلی‌اش صحیحه است، بعد می‌گوید حدثتنی حماده بنت الحسن اخت ابی عبیدة الحذاء، یک سری بحث‌های رجالی دارد در مورد این ابی عبیدۀ حذاء چطور شده که خواهرش بنت الحسن، ابی عبیدة الحذاء، ابن الحسن نیست حالا نمی‌خواهم وارد آن بحث‌هایش بشوم، حالا امّی بوده ابی نبوده چی بوده حالا آن بحث‌هایی دارد نمی‌خواهم واردش بشوم.

«قَالَتْ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً وَ شَرَطَ لَهَا أَنْ لَا يَتَزَوَّجَ عَلَيْهَا وَ رَضِيَتْ أَنَّ ذَلِكَ مَهْرُهَا قَالَتْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام هَذَا شَرْطٌ فَاسِدٌ لَا يَكُونُ النِّكَاحُ إِلَّا عَلَى دِرْهَمٍ أَوْ دِرْهَمَيْنِ.»

کسی شرط در ازدواج شرط می‌کند مرد که ازدواج مجدد انجام ندهد

«وَ رَضِيَتْ أَنَّ ذَلِكَ مَهْرُهَا»

زن این را به عنوان مهر قرار می‌دهد.

«قَالَتْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام هَذَا شَرْطٌ فَاسِدٌ لَا يَكُونُ النِّكَاحُ إِلَّا عَلَى دِرْهَمٍ أَوْ دِرْهَمَيْنِ.»

خب این یک مطلبی هست که شرط ازدواج باید مهر، بحث بحث مهر است یعنی مشکل مسئلۀ اصلی که در این روایت هست که امام علیه السلام هم رویش تأکید کرده این است که این نمی‌تواند مهر، عدم التزوج باشد. مهر باید درهم و درهمین و اینها باشد. خب این به یک معنا خیلی ربطی به بحث‌های ما ندارد، بحث ما این هست که، نه این که مهریه‌اش عدم التزوج باشد، مهریه تعیین کرده علاوه بر آن عدم التزوج را هم شرط می‌کند، ولی نه اگر بخواهد مهریه را عدم التزوج قرار بدهد امام می‌فرماید این شرط فاسد است به دلیل این که مهریه باید درهم و دینار و اینها باشد، اما عدم التزوج نمی‌تواند مهریه قرار بگیرد، ربطی به بحث‌های ما ندارد.

یک روایت دیگری هست آن روایت، روایت: «عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ ضُرَيْساً كَانَتْ تَحْتَهُ ابْنَةُ حُمْرَانَ»

ضریس بن عبد الملک برادر زادۀ زراره است، عبد الملک بن اعین. حمران برادرش است در واقع دختر عمو پسر عموها با همدیگر ازدواج کرده بودند، ضریس و ضریس بن عبد الملک اعین با دختر حمران بن اعین اینها با همدیگر ازدواج کرده بودند. زراره عموی عروس و داماد بوده، عموی هر دو بوده. این ضریس.

«فَجَعَلَ لَهَا أَنْ لَا يَتَزَوَّجَ عَلَيْهَا أَبَداً فِي حَيَاتِهَا وَ لَا بَعْدَ مَوْتِهَا عَلَى أَنْ جَعَلَتْ لَهُ هِيَ أَنْ لَا تَتَزَوَّجَ بَعْدَهُ»

که شرط هم این کرده که خلاصه هیچکدامشان کاملاً به همدیگر وفادار باشند، نه این زن مجدد بگیرد نه آن شوهر مجدد بکند هیچکدام. خیلی عاشقانه بوده.

«و جَعَلَ عَلَيْهِمَا مِنَ الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ وَ الْهَدْيِ وَ النُّذُورِ وَ كُلُّ مَالٍ يَمْلِكَانِهِ فِي الْمَسَاكِينِ وَ كُلُّ مَمْلُوكٍ لَهُمْ حُرٌّ إِنْ لَمْ يَفِ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِصَاحِبِهِ ثُمَّ إِنَّهُ أَتَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ ذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ فَقَالَ إِنَّ لابنة حُمْرَانَ لحَقّاً»

می‌گوید دختر حمران حق دارد پدرش حمران هست و حمران از اصحاب جلیل القدر امام سجاد است، از زمان امام سجاد از اصحاب ائمه است.

**شاگرد:** در تهذیب لابیها حمران است.

**استاد:** آها، لابیها حمران هم باشد که خب آن هم روشن‌تر. حالا اگر لابنة حمران باشد به عنوان ابنة حمران می‌خواهد بگوید حق دارد دختر حمران بودن منشأ حق شده، خیلی تفاوت جدی ندارد.

«وَ لَا يَحْمِلُنَا ذَلِكَ عَلَى أَنْ لَا نَقُولَ لَكَ الْحَقَّ» بعد به ضریس می‌گوید «اذْهَبْ فَتَزَوَّجْ وَ تَسَرَّ فَإِنَّ ذَلِكَ لَيْسَ بِشَيْ‌ءٍ وَ لَيْسَ شَيْ‌ءٌ عَلَيْك وَ لَا عَلَيْهَا وَ لَيْسَ ذَلِكَ الَّذِي صَنَعْتُمَا بِشَيْ‌ءٍ فجاء بعد ذلک فَتَسَرَّى وَ وُلِدَ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ أَوْلَادٌ.»

بعد هم کنیزهایی چیز کرده اولادی از آن کنیزها به دست آورده.

ببینید این روایت به نظر می‌رسد اصلاً به بحث‌های ما ربطی ندارد. اوّلاً این روایت شرط ضمن عقد نیست اصلاً. هیچ در آن نخوابیده که در ضمن ازدواج همچین شرط. با همدیگر آمدند یک قراردادی بستند. حالا برای این که این قرارداد به اصطلاح نافذ بشود قرارداد را در قالب حلف قرار دادند، قبلاً گفتیم یکی از چیزهایی که سنی‌ها دارند حلف به حج و عمره است، حلف به هدی است، نذور است، مثلا می‌گویم علیّ الحج اگر فلان حادثه اتفاق بیفتد، علیّ النذر و کل، می‌گوید همۀ مال‌های من صدقه باشد، فی المساکین باشد، همۀ ممالیک من حرّ باشد، این یک نوع حلفی بوده که انجام می‌گرفته برای این که یک کاری را انجام ندهند، زجراً او شکرا، هر دویش، یا کاری را انجام بدهند که قبلاً بحثش را مفصل کردیم، که خب در روایات هست که این حلف باطل است، حلف باطل است، حلف باید به خدا باشد اینجور حلف‌ها به درد نمی‌خورد. سنی‌ها این را صحیح می‌دانند. این اصلاً ربطی به بحث‌های ما ندارد، ولو اسمش تصور می‌کنی شَرَطَ مثلاً جعل لها و امثال اینها ممکن است تصور بشود شرط هست، این اصلاً شرط نیست این می‌گوید که حلف به این چیزها به درد نمی‌خورد، حلف باید به خدا باشد و این هیچگونه تعهدآور نیست. پس این هم ربطی به این بحث ما ندارد.

یک روایتی منصور بن یونس نوشته منصور بن بزرج، به نظرم منصور بن یونس اسم خودش بزرج است، بزرج همان بزرگ فارسی است، «گ» در عربی «ج» شده لقب خود منصور است، اینجا یا یونس افتاده یا «بن»اش زائد است، منصور بزرج یا منصور بن یونس بزرج که بزرج وصف منصور است.

«عَنْ عَبْدٍ صَالِحٍ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِيكَ تَزَوَّجَ امْرَأَةً ثُمَّ طَلَّقَهَا»

یک زنی را ازدواج کرده بعد طلاق داده.

«فَبَانَتْ مِنْهُ فَأَرَادَ أَنْ يُرَاجِعَهَا»

این بانت منه حالا یا ازدواج چیزی که، طلاقی که داده طلاق بائن بوده یا گذشته مدت عده بالأخره بینونت حاصل شده، طلاق بائن شده آن علقۀ زوجیت کاملاً از بین رفته.

«فَأَرَادَ أَنْ يُرَاجِعَهَا»

این خواسته مراجعه کند مراجعۀ شرعیه که در عده هست نیست، ولی خواسته دوباره زنش بشود اوگفته نه من حاضر نیستم همینجوری، شرط بکن که دیگر من را طلاق ندهی.

«فَأَبَتْ عَلَيْهِ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَ لِلَّهِ عَلَيْهِ أَنْ لَا يُطَلِّقَهَا وَ لَا يَتَزَوَّجَ عَلَيْهَا فَأَعْطَاهَا ذَلِكَ ثُمَّ بَدَا لَهُ فِي التَّزْوِيجِ بَعْدَ ذَلِكَ فَكَيْفَ يَصْنَعُ قَالَ بِئْسَ مَا صَنَعَ وَ مَا كَانَ يُدْرِيهِ مَا يَقَعُ فِي قَلْبِهِ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ قُلْ لَهُ فَلْيَفِ لِلْمَرْأَةِ بِشَرْطِهَا فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ.»

اینجا یک نکته‌ای در این روایت هست ابتدا قبل از این که روایت را معنا کنم عرض بکنم، یک بحثی هست در مورد المؤمنون عند شروطهم که آیا المؤمنون عند شروطهم شرط حتماً باید در ضمن یک عقد باشد؟ یا شرط‌های ابتدایی هم لازم هست؟ این خب یک بحث.

از این روایت استفاده می‌شود که شرط لازم نیست در ضمن عقد باشد، لا اقل آن مقداری که از این روایت استفاده می‌شود این است که ممکن است همان تعهد اصلی یک عقد شرط تلقی می‌شود. شرطی که آقایان می‌گویند می‌گویند التزام فی التزام، من می‌گویم این معامله را با شما می‌کنم، یک التزام اصلی داریم من این جنس را به شما می‌فروشم، شما هم در مقابلش پولی به من می‌دهید این التزام اصلی است. یک التزام فی التزام هست، این را شرط می‌گویند. در این روایت بحث التزام فی التزام اصلاً نیست بلکه خود آن تعهد را شرط تعبیر کرده، حالا توضیح می‌دهم. این آقا آمده به درخواست زن برای مراجعت قبول کرده نذر کرده لله علیّ، نذر کرده که طلاق ندادن و عدم تزوج را برای خدا قرار بدهد یعنی این ترک را، ترک الطلاق و ترک التزوج را این را لله قرار داده. امام علیه السلام دو نکته در این دارند. یکی این که اینجور نذر کار خوبی نیست. نذرهای دائمی کار خوبی نیست، چون خیلی وقت‌ها آدم ممکن است در یک شرایطی نذری بکند بعداً شرائط عوض بشود نتواند به اینجور نذرها عمل کند، اصلاً مطلوب نیست، مکروه است تعهدات دائمی که حالا در آینده ممکن است شرایط تغییر کند و من بخواهم به آن شرائط آینده از اوّل تصمیم، این که نذرهای دائمی مکروه است، البته یک نکته‌ای را بگویم یک موقعی در بعضی روایات هست ائمۀ ما نذر می‌کردند و امثال اینها حتی شاید نذرهای دائمی هم می‌کردند، ائمه فرق داشتند خب اینها خب می‌دانستند که این تبدّل رأی برایشان حاصل نمی‌شود ولی انسان‌های عادی تبدّل رأی چون برایشان حاصل می‌شود علت کراهت نذر این هست که تبدّل رأی حاصل می‌شود. امام علیه السلام می‌فرمایند که این نذر،

«فَلْيَفِ لِلْمَرْأَةِ بِشَرْطِهَا»

البته کار بدی کرده، این کار را کرده، ولی خب باید آن شرط را وفا کند.

«فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ.»

این معنایش این است این نذری که کرده نذر منعقد می‌شود، این البته عرض کردم شرط به معنای التزام فی التزامٍ نیست، بلکه شرط به معنای نذر است، همان تعهد اصلی نذر است، نذر یک تعهدی دارد من با خدا می‌بندم، یک چیزی را بر علیه خودم ملک خدا قرار می‌دهم، اینجا ترک را ملک خدا قرار داده. یک نکته‌ای در این روایت هست آن این است که ممکن است اینجوری از این روایت، حالا به بحث ما مربوط نیست ولی به یک بحث دیگری مربوط است آن این است که از این روایت ممکن است شما اینجور برداشت کنید که ترک الطلاق و ترک التزوج راجح است، طبق مبنای معروف آقایان که می‌گویند نذر متوقف بر رجحان متعلق هست، باید متعلق راجح باشد. در این روایت رجحان متعلق، اگر رجحان متعلق را معتبر می‌دانیم ترک الطلاق و ترک التزوج راجح دانسته شده در ازدواج مجدد و روی همین جهت هست که این نذر را می‌گوید واقع می‌شود. البته شما نگویید که تمسک به این روایت برای اثبات راجح بودن ترک طلاق و راجح بودن ترک تزوج اینها تمسک به عام در دوران امر بین تخصیص و تخصص است. چون اینجا یک شرطی وجود دارد آن شرط راجح بودن است. بنابراین روایت این نذر منعقد شده. ما ممکن است بگوییم که این نذر اگر ترک طلاق و ترک ازدواج مجدد راجح نباشد با این حال منعقد شده باشد تخصیص ادلۀ راجح بودن نذر است. اگر راجح باشد تخصص است، بعد بگوییم اینجا در واقع ما با اصالة العموم می‌خواهیم تمسک کنیم اثبات تخصص بکنیم و بگوییم راجح بودن ترک طلاق را، ترک تزوج را نتیجه بگیریم، اینجوری مثلاً استدلال کنیم و در حالی که طبق تحقیق در دوران امر بین تخصیص و تخصص نمی‌شود به اصالة العموم و اصالة الاطلاق تمسک کرد.

پاسخ مطلب این است که از لحن کلام امام علیه السلام استفاده می‌شود که این بحث طبق قاعده است. «فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ.» ازش استفاده می‌شود که این از باب تخصیص و اینجور چیزها نیست، کأنّ این مسلم هست که اینجا تخصیص نیست. اگر در جایی مسلّم باشد که تخصیص نیست قهراً اگر، فرض کنید ما یک جایی یک کسی می‌آید خدمت امام علیه السلام می‌گوید که شهادت زراره قبول هست یا نه؟ امام می‌فرماید شهادت زراره قبول است. ما می‌دانیم که اگر این تخصیص نیست، خب قهراً ما از این که امام فرموده شهادت زراره قبول است می‌فهمیم که زراره عادل بوده، چون اگر بخواهد عادل نباشد و شهادتش مقبول باشد تخصیص ادلۀ اشتراط عدالت در شهادت است، این هم یک همچین چیزی است یعنی از لحن روایت این است که طبق قاعده است. بنابراین طبق قاعده که باشد ازش استفاده می‌شود که ترک طلاق و ترک تزوج اینها راجح هست.

**شاگرد:** استماع سند

**استاد:** آن یک بحث دیگر است اصلاً، نفس نذر است. یک بحث بحث نذر است، نذرش راجح نیست. یک بحث بحث منذور است. نذر ممکن است مکروه باشد، ولی منذور باید راجح باشد. حتی نذر، فرض کنید نذر کند که هر روز روزه بگیرد، روزه گرفتن خودش راجح است، ولی نذر روزۀ استمراری چه بسا مکروه باشد، که ازش استفاده می‌شود که از این روایت استفاده می‌شود راجح است. یک نکتۀ دیگری ممکن است اینجا از این روایت استفاده کرد، یعنی ممکن است شخصی بگوید مجموع الامرین راجح است، عدم الطلاق و عدم ازدواج مجدد، ما بگوییم که این لله علیک است، این مجموعه را به گردن خودش می‌گذارد و این مجموعه باید راجح باشد. و این لازمه‌اش این نیست که تک تک اینها راجح باشد. به نظر می‌رسد که اینها انحلالی فهمیده می‌شود. یعنی دو تا نذر است. یک نذر عدم الطلاق است، یک نذر عدم التزوج علیها است. و اینها یک نذر وُحدانی فهمیده نمی‌شود. این بحث که نذر وُحدانی هست، انحلال پیدا می‌کند، انحلال پیدا نمی‌کند عمدتاً به درک عرفی هست از سیق نذر، خیلی دلیل روشنی در موردش نیست، خیلی بحث مفصلی دارد در بحث نذر که کجاها انحلالی فهمیده می‌شود، انحلالی فهمیده نمی‌شود اصلش این است که یک چیزهای عرفی هست. و این عرفی بودن وابسته به آن نکتۀ بحث است یعنی یک بحث این است که «أَنْ لَا يُطَلِّقَهَا» نکته‌اش با «لَا يَتَزَوَّجَ عَلَيْهَا» مختلف است. یعنی زن اوّلاً می‌خواهد طلاقش ندهد شوهر، اینجور نشود که مطلقه باشد دوباره، یک نکتۀ دیگر این که فقط او زنش باشد، زن دیگری هم در زندگی‌اش نیاید. اینها با توجه به این که دو تا ملاک جداگانه هست عرفاً اینجور نذرها را انحلالی می‌فهمند، انحلالی و عدم انحلالی وابسته به انحلالی بودن ملاک و عدم انحلالی بودن آن ملاک‌هاست. اگر آن ملاک‌ها وُحدانی باشد وُحدانی فهمیده می‌شود. اگر انحلالی باشد انحلالی فهمیده می‌شود. به هر حال ظاهر این روایت این است که ترک الطلاق راجح است و ترک ازدواج موقت هم راجح است. خب البته عرض کردم این روایت مربوط به نذر است هیچ ربطی به بحث ما هم ندارد. ما بحثمان در مورد شرط به معنای التزام فی التزامٍ هست. و از این روایت البته یک نکته‌ای استفاده می‌شود که المؤمنون عند شروطهم اختصاص ندارد به شرطی که فقها به کار می‌برند یک معنای عام است که البته این ممکن است ما از این نتیجه بگیریم که اصلاً شرط ابتدایی هم نافذ است و حاج آقا عقیده‌شان همین هست، ایشان المؤمنون عند شروطهم می‌گویند اختصاص ندارد به شرط ضمن عقد و می‌فرمودند بعضی‌ها چیز کردند به عبارتی از مصباح منیر تمسک کردند برای این که شرط ابتدایی نافذ نیست که شرط اختصاص دارد به شرط ضمن عقد می‌گوید الشرط یک عبارتی مصباح یا قاموس، عبارت قاموس است، شرط آن چیزی هست که، التزامی که در بیع هست التزام فی البیع و الشراء، یک همچین تعبیری دارد. که حاج آقا می‌فرمودند این الالتزام فی البیع و مثلها معنایش این نیست که التزامی که زائد بر التزام اصلی باشد، التزام فی البیع ممکن است می‌خواهد بگوید همان التزام اصلی بیع و خود همان التزام شرط است، شرط همان التزامی هست که مقوِّم بیع هست. در اینجا هم شرط به همین معنا به کار رفته، یعنی التزامی که مقوّم نذر است به شرط اطلاق کرده، پس بنابراین المؤمنون عند شروطهم خودش از ادلۀ صحت عقود است، اصلاً این که حالا یا نفوذ عقود در بحث صحت عقود و امثال اینها به اوفوا بالعقود و امثال اینها تمسک می‌شود یکی از ادله‌اش همین المؤمنون عند شروطهم هست با توجه به این روایت که کالصریح هست که شرط این موارد را می‌گیرد و لغةً هم شرط معنایش عام است، اصلاً شرط به معنای التزامٌ فی التزام اصطلاح فقهی متأخر است و الا معنای لغوی شرط یعنی الزام، شرط اصلاً، شَرَطَ علیه، شَرَط له یعنی التزم له، شَرَطَ علیه که معمولاً شرط به نحو مطلق که گذاشته می‌شود مراد شَرَطَ علیه است یعنی الزامات، المؤمنون عند شروطهم و حالا این عند شروطهم یعنی ما شَرَطوا علی انفسهم عند شروطهم علی انفسهم شاید باشد آن وقت شرط به معنای الزام است یعنی ما الزم علی انفسهم یا عند شروطهم شرط به معنای التزام اگر بگیریم یعنی ما التزموا به، من فکر می‌کنم اینجا شاید مناسب‌تر این باشد شروط را به معنای الزام بگیریم و علیٰ انفسهم را کأنّ مقدر بگیریم. تفاوت جدی در مفاد ندارد چون شرط علی النفس همان التزام است دیگر، از جهت نتیجه یکی است، عمده‌اش نحوۀ بیان ادبی‌اش هست که این چیز بوده

**شاگرد:** حاج آقا این که فرموده «فَأَبَتْ عَلَيْهِ إِلَّا أَنْ» فلان خودش شرط نیست؟

**شاگرد:** شرط نذر باشد

**شاگرد:** شرط است دیگر، شرط نذر است دارد می‌گوید. می‌گوید من در صورتی با تو ازدواج می‌کنم که شرط می‌کنم که نذر بکنم. شرط نذر است دیگر ظاهرش.

**استاد:** نه این به عنوان شرط در ضمن ازدواج ندارد، می‌گوید یک همچین نذری را باید بکنی. این شرط می‌تواند در ضمن. حالا صبر کنید این را من برایش یک بحث بعدی داریم در آنجا مفصل‌تر صحبت می‌کنیم.

**شاگرد:** این عدم الطلاق به قول مطلق یعنی رجحان دارد

**استاد:** دیگر حالا این روایت اینجوری است در آن عدم الطلاق ذکر شده که این را کأنّ راجح است.

**شاگرد:** بعضی روایات داریم بعضی وقت‌ها طلاق واجب می‌شود.

**استاد:** حالا دیگر بالأخره این روایت این است دیگر، حالا دیگر چجوری این روایت را با سایر روایت چی کار کنیم اینهایش را باید. ولی از این روایت اینجوری استفاده می‌شود. همین مضمون این روایت در نقل دیگری وجود دارد که آن نقل یک کمی مفصل‌تر هست، آن هم بخوانم بد نیست، فقط یک امتیازی آن نقل دارد که اسم امام علیه السلام را با صراحت ذکر کرده، اینجا عبدٍ صالح هست آنجا ابی الحسن موسی هست که صریح‌تر هست.

«عَنْ مَنْصُورِ بْنِ بزرج قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام وَ أَنَا قَائِمٌ» این انا قائم نمی‌دانم چه خصوصیت داشته که انا قائم را ذکر کرده. «جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ إِنَّ شَرِيكاً لِي كَانَتْ تَحْتَهُ امْرَأَةٌ»

انا قائم شاید این بوده که عجله داشتند تندی می‌خواستند بروند، همینجوری سر پایی چیز کردند. چون یک ذیلی دارد که این ذیل با این معنا تناسب دارد.

«جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ إِنَّ شَرِيكاً لِي كَانَتْ تَحْتَهُ امْرَأَةٌ فَطَلَّقَهَا فَبَانَتْ مِنْهُ فَأَرَادَ مُرَاجَعَتَهَا وَ قَالَتِ الْمَرْأَةُ لَا وَ اللَّهِ لَا أَتَزَوَّجُكَ أَبَداً حَتَّى تَجْعَلَ اللَّهَ لِي عَلَيْكَ أَلَّا تُطَلِّقَنِي وَ لَا تَزَوَّجَ عَلَيَّ»

این که یک همچین لا اتزوجک گفته این معنایش این نیست که در انشاء تزوّج این را قید کرده، این را داشته باشید در بحث‌های آینده این مهم است. مجرد این که در گفت‌وگوهای قبلی ازدواج چیزی شرط می‌شود الزاماً معنایش این نیست که در صیغۀ ازدواج آن شرائط به عنوان قید صیغۀ ازدواج اخذ می‌شود این مهم است در این بحث‌های آینده.

«قَالَ وَ فَعَلَ» آن هم انجام داد؟ «قُلْتُ نَعَمْ قَدْ فَعَلَ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ قَالَ بِئْسَ مَا صَنَعَ وَ مَا كَانَ يُدْرِيهِ مَا وَقَعَ فِي قَلْبِهِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَوِ النَّهَارِ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَمَّا الْآنَ فَقُلْ لَهُ فَلْيُتِمَّ لِلْمَرْأَةِ شَرْطَهَا»

حالا که شرط کرده باید به شرطش عمل کند.

«فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ- الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَشُكُّ فِي حَرْفٍ فَقَالَ هُوَ عِمْرَانُ يَمُرُّ بِكَ أَ لَيْسَ هُوَ مَعَكَ بِالْمَدِينَةِ فَقُلْتُ بلی»

امام علیه السلام گویا از علم غیبشان استفاده کردند اینکه گفته که، یا شاید هم علم عادی‌شان بوده، عند شریکا لی می‌دانستند شریک منصور بزرج کی است می‌گویند این عمران هست و اینها، می‌گوید من یک مقداری شک دارم در آن مسئله‌ای که بوده، یک مقداری‌اش را تردید دارم، حضرت می‌فرمایند که هو عمران، این شریکی که می‌گوید همین عمران هست که شریکت است، یمرّ بک؟ خلاصه برخورد می‌کند الیس مع هو معک بالمدینة مگر با همدیگر در مدینه نیامدی با همدیگر شریک هستید.

«فَقُلْتُ بلی قَالَ فَقُلْ لَهُ فَلْيَكْتُبْهَا وَ لْيَبْعَثْ بِهَا إِلَيَّ فَجَاءَنَا عِمْرَانُ بَعْدَ ذَلِكَ فَكَتَبْنَاهَا لَهُ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا زِيَادَةٌ وَ لَا نُقْصَانٌ»

می‌گوید عین همان سؤالی که من کرده بودم من تردید کرده بودم گفتم خود این عمران سؤال کرد.

«فَرَجَعَ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَقِيَنِي فِي سُوقِ الْحَنَّاطِينَ فَحَكَّ مَنْكِبَهُ بِمَنْكِبِي فَقَالَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ قُلْ لِلرَّجُلِ يَفِي بِشَرْطِهِ.»

«فَلَقِيَنِي فِي سُوقِ الْحَنَّاطِينَ»

**شاگرد:** عمران انگار شخص ثالث است مثلاً واسطۀ بین امام

**استاد:** حالا مثلاً، شاید آن عمران انگار این وسط مثلاً، این عمران این سؤال را مطرح کرده، این سائل اصلی عمران بوده حالا دیگر اینجوری است، گویا می‌گوید که این عمران «فَلَقِيَنِي فِي سُوقِ الْحَنَّاطِينَ» یک شانه‌اش را به شانۀ من زد و «فَقَالَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ قُلْ لِلرَّجُلِ يَفِي بِشَرْطِهِ.» پیغام حضرت را آورده.

این نکته‌ای که می‌خواهم بگویم اینها آن سؤال قبلی که هست آن جنبه‌های فقهی سؤال را دقیقاً منعکس کرده این تفصیلاتی که هست ویژگی‌های غیر فقهی، چه شکلی بوده آن ریزه کاری‌هایی وجود دارد، این ریزه کاری‌ها یک موقعی من در فکر این بودم که ما در روایات گاهگاهی یک سری نکات فرعی در روایات هست، روایت اصلاً زاویۀ دیدش آن نیست، ولی در لابلای روایات نکات فرعی وجود دارد که این نکات فرعی به دلیل این که نقطۀ ثقل روایت نیست در یک باب مشخصی درج نشده، مثلاً یک موقعی من روایات را با این دید داشتم نگاه می‌کردم یادداشت برداری می‌کردم نکات فرعی که در لابلای روایت پیدا شده مثلاً این راوی می‌آید می‌گوید که دخلتُ علی الامام علیه السلام فقال لی من غیر ان یسبق لی سؤال، بدون این که من سؤال کرده باشم امام این مطلب را گفت، کأنّ اصل اوّلی این بوده که امام علیه السلام پاسخ سؤالات می‌دادند این یک حالت غیر عادی بوده که امام علیه السلام مستقیماً بیایند مطلب را بیان کنند. اینجور نکات جانبی که اتفاقاً در بحث‌های حدیث‌شناسی بعضی از این نکات جانبی خیلی ارزشمند است و خیلی مهم است. این روایت من تصور می‌کنم که در بحث تقیه و امثال تقیه و این که چجوری خبرها را منتقل می‌کردند کأنّ یک دانه به شانه‌اش زده کأنّ تخیّل کند که حالا من دارم حرف می‌زنم دارم عذرخواهی می‌کنم این جوابی که دارد می‌دهد کأنّ به جای این که عذرخواهی یا حواسش، اینها در نحوۀ انتقال حدیث خیلی جالب است، این شکلی کأنّ اصلاً عمداً یک به شانه‌اش زده که حواسش جمع بشود یک پیغام را برساند این حدس می‌زنم اینها بحث‌های این شکلی است، بحث‌های مربوط به انتقال تقیه‌آمیز هست و جمع بشود اینجور روایت‌ها خیلی مفید هست برای بحث‌های دیگر. این روایت‌هایی که ما داریم هیچکدام از اینها تا اینجا روایت‌هایش به بحث شرط اصطلاحی ما ربطی ندارد.

روایت بعدی باب بعدی است، باب ۴ ان مَنْ شَرَطَ لِزَوْجَتِهِ إِنْ تَزَوَّجَ عَلَيْهَا أَوْ تَسَرَّى أَوْ هَجَرَهَا فَهِيَ طَالِقٌ بَطَلَ الشَّرْطُ‌

این یک سری روایات هست، این روایات حالا روایات را ملاحظه بفرمایید که این هم هیچکدامشان به بحث ما ارتباط ندارد ولی حالا من فردا اینها را می‌خوانم. اینها را باید دقت بکنید ببینید من روایت‌هایی که درش کلمۀ شرط به کار رفته بود به یک نحوی از انحاء بنابر آن چیزی که در ارجاعات جامع الاحادیث هست یادداشت کرده بودم آدرس‌هایش را دادم و داریم براساس آن پیش می‌رویم، ولی خیلی از اینها ولو کلمۀ شرط درش به کار رفته ولی نطۀ ثقل بحث شرط نیست اصلاً، اشکالش هم اشکال عدم نفوذ شرط نیست، اشکال دیگری هست که حالا در جلسۀ آینده بحث‌های بعدی را دنبال خواهیم کرد. آن شرط عدم القسم را دقت کنید، روایت‌های مختلفی که هست آن روایت‌ها را ببینیم چه شکلی چون در بعضی از روایات می‌گوید این شرط نافذ است، در بعضی روایت‌ها می‌گوید شرط نافذ نیست، یک توضیحاتی دارد آن روایت‌ها فقه الحدیث خیلی لازمی دارد آن را در جلسۀ بعد توضیح خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان